

بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی مرتبط با مشارکت سیاسی

لیلا نیک پور فنواتی^{۱*}، مهدی معینی^۲ و حبیب احمدی^۳

چکیده

کیفیت مشارکت زنان در زندگی سیاسی تحت تأثیر ساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و پایه‌های ایدئولوژیکی روابط اجتماعی می‌باشد. با توجه به این که زنان دارای نقش دوگانه‌ای در حوزه‌های تولیدی و بازتولیدی می‌باشند، اما هنوز مشارکت آنها در ساختار رسمی سیاسی و فرایندهای آن، جایی که تصمیمات با در نظر گرفتن استفاده از منابع اجتماعی تولید شده به وسیله مردان و زنان گرفته می‌شوند، مهم تلقی نمی‌شود. بنابراین، بررسی جایگاه زنان در سیاست، مستلزم توجه به کلیت سیستم و ساختار اجتماعی و دگرگون نشدن روابط ساختاری می‌باشد.

روش پژوهش این مقاله پیمایش بوده و اطلاعات از راه ابزار پرسشنامه جمع‌آوری شده است. جامعه آماری زنان ۱۸ سال به بالای شهر برازجان می‌باشد. تعداد ۲۷۳ نفر با استفاده از جدول لین به عنوان نمونه به شیوه تصادفی ساده برای مطالعه انتخاب شدند. از اعتبار صوری برای سنجش روایی و آلفای کرونباخ برای سنجش پایایی گویه‌ها استفاده شد. میزان آلفای کرونباخ برای مشارکت سیاسی ۰.۸۶ می‌باشد. از روش‌های آماری ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل واریانس برای آزمون فرضیه‌ها و روش رگرسیون برای سنجش مدل پژوهش استفاده شد. یافته‌ها نشان می‌دهند که محل تولد، تحصیلات، شغل، طبقه اجتماعی، جهت‌گیری مذهبی، درآمد، استفاده از رسانه‌های جمعی، سیاسی بودن خانواده، سیاسی بودن دوستان و علاقه به برنامه‌های سیاسی با مشارکت سیاسی زنان رابطه معناداری دارند. بین سن، وضعیت تأهل و قومیت با مشارکت سیاسی رابطه معناداری مشاهده نشد. تحلیل رگرسیون چندمتغیره نشان داد که پنج متغیر جهت‌گیری

۱- دستیار علمی، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۲- دانشجوی دکترا جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز mmoeini84@gmail.com

۳- استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز hahmadi@rose.shirazu.ac.ir

*- نویسنده مسئول مقاله: Nikpoor_I@yahoo.com

مذهبی، سیاسی بودن دوستان، علاقه به برنامه های سیاسی، استفاده از رسانه های جمعی و تحصیلات در مجموع ۴۷ درصد از تغییرات در متغیر وابسته را تبیین کردند.

واژه های کلیدی: مشارکت سیاسی، طبقه اجتماعی، روابط ساختاری، زنان، برازجان.

پیشگفتار

مفهوم مشارکت سیاسی^۱ کشف جدیدی نیست، بلکه قدمت آن به اندازه ی خود سیاست است. ارسطو در طبقه بندی معروف خود از نظامهای سیاسی، معیار اول را مشارکت کمتر یا بیش تر افراد در اخذ تصمیم سیاسی می دانست. البته، مفهوم مشارکت حتی در سیاست و دموکراسی که ارسطو از آن به عنوان نظامهایی با مشارکت عامه یاد می کند، با مفهوم امروزی نظامهای مردم سالار بسیار متفاوت است (Mosafa, 1996:16). اما مشارکت به مفهومی که امروزه کم و بیش متداول است، یک پدیده جدید و مختص دولت‌های مدرن است. تعاریف گوناگون مشارکت سیاسی بیانگر عدم اجماع نظر در مورد تعریف، شاخص ها و مؤلفه های این پدیده است. در حالی که برخی پژوهشگران این مفهوم را در دایره ی رقابت و نفوذ محدود می نمایند، برخی دیگر آن را فراتر از نهادهای رسمی دولت بیان می کنند. در مجموع می توان گفت؛ مشارکت سیاسی مجموعه ای از فعالیتها و اعمال شهروندان برای اعمال نفوذ بر حکومت یا حمایت از نظام سیاسی است (Fakouhi, 2004:27). یکی از عناصر مهم دموکراسی^۲، مشارکت سیاسی زنان^۳ می باشد و گروههای زنان می توانند تبدیل به نیروهایی برای تغییرات دموکراتیک گردند (Ioar, 1999) از آنجا که زنان بیش از نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می دهند، مشارکت آنها در توسعه ی اقتصادی و اجتماعی جوامع در مقایسه با مردان بیش از نیمی از کل مشارکت را شامل می شود. با توجه به این نکته که دارای نقش دوگانه ای در حوزه های تولیدی و بازتولیدی می باشند، اما هنوز مشارکت آنها در ساختار رسمی سیاسی و فرایندهای آن، جایی که تصمیم ها با در نظر گرفتن استفاده از منابع اجتماعی تولید شده بوسیله ی مردان و زنان گرفته می شوند، مهم تلقی نمی شود (Bari, 2005).

مشارکت سیاسی یکی از ابعاد توسعه به طور عام و توسعه ی سیاسی به صورت خاص می باشد. از آنجایی که زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند و مردان نیز قادر نخواهند بود به طور کامل از حقوق و منافع آنان دفاع کنند، به همین خاطر مشارکت آنها در همه ی فعالیت های سیاسی یک

^۱ - Political Participation

^۲ - Democracy

^۳ - Women Political Participation

ضرورت است جعفری نژاد (Jafari Nejad, 2009)، به نحوی که می‌توان گفت اگر زنان در حوزه‌ی سیاسی اقلیت باشند، دموکراسی ناتمام است. باید دانست که مشارکت سیاسی زنان تنها به معنای شرکت آنها در انتخابات و رأی دادن نمی‌باشد، بلکه بدان معنی است که زنان باید در تمام نهادهای دموکراتیک نقشی تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده داشته باشند (Zanjani Zadeh, 2003).

در صورتی که مشارکت زنان در زندگی سیاسی به تحریک گروه‌های اجتماعی دیگر (بویژه به خواست مردان) صورت گیرد؛ غیر رقابتی باشد؛ یعنی برای تأیید مواضع قدرت مستقر انجام شود، فردی و پراکنده باشد؛ یعنی به صورت جنبش گروهی و سازماندهی جمعی صورت نگیرد و بویژه اگر بر وفق علایق و اخلاقیات مردانه ظاهر شود؛ یعنی مبتنی بر ایدئولوژی کاذب مردانه باشد، به معنای واقعی کلمه مشارکت سیاسی زنان نخواهد بود (Bashirie, 2001).

دیگر، مسئله‌ی زنان و سیاست، مسأله‌ی نابرابری زنان نیست، بلکه مسئله‌ی کیفیت مشارکت زنان در زندگی سیاسی تحت تأثیر عوامل گوناگون و ساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و پایه‌های ایدئولوژیکی روابط اجتماعی و همچنین تغییرات در زمینه ملی می‌باشد. بنابراین، درک و فهم نظام‌های نهادی برای شناسایی مشارکت سیاسی زنان یک امر ضروری و مهم قلمداد می‌شود (Bullough, 2011). این مسأله بخصوص در مورد کشورهای جهان سوم و در حال توسعه بیشتر مطرح است. هرچند فرصت‌ها برای مشارکت در جامعه مدنی و مسائل سیاسی بخصوص در رابطه با زنان محدود می‌باشد آچاریا (Acharya, 2010)، می‌توان از یک دوره‌ی مبارزات برای استقلال و رهایی از سلطه (بویژه با افزایش تحصیلات) سخن گفت که تعداد زیادی از زنان در آن شرکت دارند و هرچند با استقرار دولت‌های قانونی، اصل برابری در همه حوزه‌ها پذیرفته می‌شود، ولی نهادها جایگاه محدودی برای زنان قائل می‌شوند. این محدودیت هم به صورت عددی است (درصد کم زنان)، یا سلسله مراتبی (تعداد کمی از زنان که در رده‌های مدیریتی قرار می‌گیرند)، و یا اجتماعی (زنان ارتقاء یافته به قشرهای اجتماعی بالا یا متوسط تعلق دارند)، لذا می‌توان گفت که اصل برابری، با خود برابری سیاسی را به دنبال نداشته است (Zanjani Zadeh, 2003). افزون بر این، مطالعات تجربی صورت گرفته درباره رفتار سیاسی، نشان دهنده یک شکاف جنسیتی در مشارکت سیاسی در کشورهای گوناگون با رژیم‌های سیاسی متفاوت می‌باشد. این مطالعات نشان داده‌اند که شکاف جنسیتی و مشارکت کمتر زنان نسبت به مردان در اکثر کشورها و حتی نژادهای گوناگون یک پدیده آشکار می‌باشد (Tong, 2003).

در نتیجه این مسئله مطرح می‌شود که حضور زنان در نهادهای سیاسی تا چه اندازه است و هرگاه حضور دارند، آیا چیزی را به نفع زنان تغییر می‌دهند؟ آنچه که باید در نظر داشت این است که زنان یک دسته‌ی اجتماعی همگن نیستند. به عبارتی، زنان یک طبقه، یک نژاد و یا یک ملت

نیستند و دارای خواسته‌ها و منافع متعددی هستند و لذا صرف حضور چند زن در مراتب مدیریت، چیزی را در سطح مشارکت زنان تغییر نمی‌دهد. در واقع می‌توان گفت، دولت‌هایی که توسط زنان اداره می‌شوند، بیش از دیگر دولت‌ها به مسائل زنان نمی‌پردازند. آنچه که باید تغییر کند، ساختار اجتماعی و به عبارتی روابط اجتماعی بین دو جنس است؛ آنچه که نظام پدرسالار نامیده می‌شود. به تعبیری برتری مردهاست که به نحوی سعی کرده‌اند نابرابری‌ها را نهادینه کنند (Zanjani, 2003).

رفع موانع حقوقی و نوسازی اجتماعی تدریجی، ضرورتاً موجب گسترش مشارکت زنان در زندگی سیاسی نمی‌گردد، چنانکه در جوامع غربی نیز رفع این موانع زمینه‌ی مشارکت سیاسی زنان را گسترش نداده است به شکلی که زنان در حاشیه تصمیم‌گیریهای سیاسی در بیش‌تر این کشورها قرار دارند (Janova & Sineau, 1992). این واقعیت موجب رواج برخی نظریات در خصوص حدود توانایی مشارکت زنان در زندگی سیاسی گردیده است مبنی بر اینکه، طبع زنان با سیاست به معنی قدرت و خشونت الفتی ندارند. در واقع در نگرشهای لیبرالی نسبت به مشارکت زنان در زندگی سیاسی تأکید می‌شود که زنان باید خودشان را با واقعیت زندگی سیاسی سازش دهند و خصال مردانه لازم را کسب کنند.

از سوی دیگر در نظریات سوسیالیستی و فمینیستی ضمن پذیرش عدم الفت طبع زنان با واقعیت قدرت به معنای رایج در جوامع مدرن صنعتی تأکید می‌شود که راه حل نه تغییر در خصلت زنان، بلکه تغییر در ساخت قدرت و مالکیت است. دولت و سیاست پدیده‌ای مردسالارانه است و تنها با تغییر در ساخت قدرت می‌توان زنان را از لحاظ سیاسی فعال ساخت و گرنه مشارکت زنان در زندگی سیاسی به مفهوم فردی رایج آن در حقیقت به معنای زن زدایی است (2003 Mohammadi). دو گرایش عمده در جنبش زنان، یکی گرایش لیبرالی است که هدفش افزایش مشارکت زنان در درون نظام سیاسی مستقر بوده است و دیگری، گرایش سوسیالیستی که شرط رهایی زنان را تغییر نظام سیاسی - اقتصادی موجود می‌داند (Bashirie, 2001).

بر اساس یافته‌های بررسی‌های پیمایشی، زنان علاقه کمتری به سیاست ابراز می‌کنند و شناخت کمتری از مسایل سیاسی دارند اما این وضعیت تحت تأثیر تقسیم کار اجتماعی و بویژه توزیع جنسیتی نقش‌های اجتماعی می‌باشد. در واقع در بعد تاریخی و اجتماعی، فعالیت سیاسی با نقش اجتماعی مردانه ارتباط قوی دارد (Dormagen & Mouchard, 2010 p134).

در حالی که باید پذیرفت که جهان مورد تجربه و ملموس زنان و مردان یکسان نیست، پس دیگر نمی‌توان با سیستم فکری که مردان و خصوصیات آنها را به عنوان اصل پایه در نظر می‌گیرد، به بررسی وضع زنان و سیاست پرداخت. لذا، وقتی می‌خواهیم مشارکت سیاسی زنان را افزایش

دهیم، باید آن را در کلیت سیستم قرار دهیم و دقت کنیم که روابط ساختاری دگرگون نشود. بنابراین، افزایش عددی زنان در پست‌های کلیدی راه به جایی نمی‌برد، مگر آنکه بخواهیم از این افزایش عددی، استفاده ابزاری برای تثبیت سیستمی بنماییم که در عمق خواهان حفظ روابط نابرابر است (Zanjani Zadeh, 2003).

جایگاه زنان در تقابل با مردان در جامعه و فعالیت‌هایی که آنان انجام می‌دهند مورد توجه رویکردهای گوناگونی قرار گرفته است، رویکردهایی که رفتارهای زنان را مورد تبیین قرار می‌دهند و بیشتر از دریچه نقش زنان در جامعه به این رفتارها توجه می‌کنند. مشارکت سیاسی زنان نیز در این مقوله قابل تبیین است. نظریه مبادله اجتماعی توضیح می‌دهد که چگونه و چرا اشتغال زنان بر قدرت و تقسیم کار در خانواده مؤثر است. مسئله قدرت زن و شوهر در امر تصمیم‌گیری‌های اساسی در زندگی خانوادگی، از جمله مسایلی است که بیان‌کننده نوع رابطه میان آن‌ها می‌باشد. از نظر این دیدگاه، انتظار می‌رود که قدرت زن با توجه به اینکه سهمی در درآمد خانواده دارد، در تصمیمات اقتصادی بیشتر شود، اما قدرت داخلی کمتر می‌شود. اگر اشتغال زن باعث شود که مشارکت او در کارهای خانه کاهش پیدا کند به دنبال راههای دیگری که وظایف او را در خانه انجام دهد می‌رود. بواسطه اشتغال، احتمالاً زنان بیش‌تر درگیر فعالیت‌ها و روابط اجتماعی خارج از خانه می‌شوند، ممکن است منابع شوهر به اندازه منابع زن با اهمیت باشد، اما احتمال دارد فرصت‌های زن افزایش یابد و پاداش بیشتری دریافت کند که منجر به کاهش قدرت شوهر گردد (Abbott & Valas, 2009; Bysly, 2007; Ritzer, 2004).

برای تبیین مشارکت سیاسی زنان از نظریه اجتماعی شدن سیاسی استفاده کردیم. این نظریه به عوامل اجتماعی شدن در رابطه با ارزشها و نگرش‌های افراد می‌پردازد و تفاوت‌های افراد از لحاظ رفتار و مشارکت سیاسی را در نتیجه شرایط متفاوت حاکم بر درونی شدن این ارزشها و نگرشها می‌داند.

نظریه اجتماعی شدن سیاسی^۱، تفاوت‌های موجود در رفتار و باورهای سیاسی مردان و زنان را براساس رفتار و عادات سیاسی آنان که عمدتاً قبل از دوره‌ی بزرگسالی شکل گرفته‌اند، تبیین می‌نماید. در این نظریه، متغیرها و فرآیندهایی که به اجتماعی شدن سیاسی افراد کمک می‌کنند، مورد توجه قرار گرفته است. عوامل اجتماعی شدن مانند خانواده، گروه‌های همالان و رسانه‌های همگانی از طریق سه فرآیند تقلید، آموزش و انگیزش موجب می‌شوند ارزشها و نگرش‌های فرد از نظر سیاسی شکل بگیرند. البته ممکن است اهمیت این عوامل در جوامع و گروه‌های گوناگون باهم

^۱ -Political socialization

متفاوت باشد. ضمن اینکه در این نظریه، اجتماعی شدن سیاسی یک فرآیند پویا و مداوم در نظر گرفته می شود (Rash, 1998).

لین (Lane) درباره‌ی اهمیت نقش خانواده در جامعه پذیری سیاسی معتقد است که خانواده، انسان سیاسی را پرورش می‌دهد (Lame & Shefe, 1992). اصولاً زنان فکر می‌کنند که سیاست فعالیتی مردانه است و چون براساس جامعه‌پذیری سیاسی، زنان در جهت نقش مادری و همسری اجتماعی شده‌اند، و سیاست با این نقش‌ها سازگار نیست، حتی آن دسته از زنانی که به مشاغل اداری سطح بالا دست یافته‌اند، نیز در سرپرستی مراکز اداری مردود بوده‌اند، زیرا معتقدند سیاست فعالیتی مردانه است (Bavar, 1995).

بر اساس این نظریه، جامعه‌پذیری متفاوت دختران و پسران، باعث ایجاد شکاف جنسی در احراز مشاغل سیاسی می‌شود، زیرا همانطوری که پسران بعد از بلوغ می‌گویند که ممکن است روزی رئیس‌جمهور شوند، دختران می‌توانند تنها آرزو نمایند که بعد از بلوغ با مردی ازدواج کنند که روزی رئیس‌جمهور شود. به این ترتیب کودکان یاد می‌گیرند که سیاست فعالیتی مردانه است و این مسأله در رفتارشان در دوره‌ی بزرگسالی انعکاس می‌یابد. از منظر این نظریه، در زمینه‌ی تفاوت در الگوهای رأی دادن زنان و مردان، سن، نژاد، طبقه‌ی اجتماعی، مذهب و تحصیلات متغیرهای مداخله‌گر مهمی هستند (Rezenti & Curran, 1989).

بنابراین در این پژوهش بدنبال این هستیم تا تأثیر عوامل اجتماعی شدن در رفتار سیاسی زنان را مورد سنجش قرار داده و ببینیم خانواده، گروه‌های همسالان و رسانه‌های جمعی تا چه اندازه می‌توانند مشارکت سیاسی زنان را تبیین نمایند. افزون بر این، این پژوهش از آنجا که در یک شهر نسبتاً کوچک و کمتر توسعه یافته انجام گرفته است، می‌تواند به تبیین رابطه بین مشارکت سیاسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی کمک کند.

مبانی نظری

رویکردهای نظری متفاوتی در باب مشارکت زنان در سیاست از سوی نظریه پردازان و اندیشمندان ارائه شده است. این نظریات به تبیین وضعیت مشارکت سیاسی زنان از دیدگاه‌های گوناگون می‌پردازند.

نظریات مبتنی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی^۱، تبیین‌های مبتنی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی ارائه می‌دهند و تأثیر عوامل وراثتی، ژنتیکی و هورمونی در ادراک متفاوت زنان و مردان نسبت به ابعاد گوناگون زندگی را مورد توجه قرار می‌دهند. بر همین اساس، چون سیاست فعالیتی

^۱ - Biology differences

مرتبط با قدرت و برقراری قدرت در زندگی اجتماعی می باشد، در نتیجه با ویژگی‌های زیست شناختی زنانه مناسبت ندارد و همین ویژگی‌ها زنان را به حوزه‌ی خصوصی زندگی سوق می دهد، در حالی که سیاست به عنوان بخشی از حوزه‌ی عمومی زندگی، برزننده‌ی مردان است (Movahed, 2003).

نظریه های ابزاری^۱، مشارکت را وسیله ای برای یک هدف یعنی برای دفاع یا پیشبرد یک فرد یا گروهی از افراد، و سدی در برابر جباریت و استبداد قلمداد می کنند. از منظر این نظریه، افراد بهترین داور منافع خودشان هستند، حکومتی که مردم در آن مشارکت داشته باشند، کارآمدتر است، افرادی که از تصمیمات تأثیر می پذیرند حق دارند که در تصمیم‌های مشارکت داشته باشند و مشروعیت حکومت بر مشارکت استوار است. بنابراین زنان بعنوان نیمی از جمعیت هر جامعه حق دارند در گرفتن تصمیم‌های شرکت داشته باشند و مشارکت آنها در مسائل سیاسی، باعث کارآمدی حکومت می گردد (Rash, 1998).

نظریه های تکاملی^۲ بیان می کنند که شهروند آرمانی، شهروندی است که مشارکت داشته باشد و بنابراین، مشارکت، اعمال مسؤولیت اجتماعی در نظر گرفته می شود. مشارکت به مثابه یک تجربه یادگیری است که شهروند را نه تنها آگاه از حقوق خود، بلکه از وظایف و مسؤولیت‌هایش آگاه می کند. زنان نیز برای اینکه مسؤولیت اجتماعی خویش را انجام دهند، در امور گوناگون مشارکت می کنند و البته در مقابل مسؤولیت فرد در قبال جامعه، جامعه نیز در قبال فرد یکسری مسؤولیت‌هایی دارد که جامعه باید این مسؤولیتها را در مقابل زنان انجام دهد (Rash, 1998).

نظریه های تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی^۳، بیان می کنند که زنان برای این ساخته شده‌اند که یاد بگیرند که سیاست کار مردان است و این مطلب را درونی کرده و عادی قلمداد نمایند. در حالی که در بسیاری از جوامع، موانع قانونی برای مشارکت زنان در امور سیاسی از بین رفته، اما عدم حضور زنان و یا تفاوت چشمگیر حضور زنان و مردان در سیاست ملاحظه می شود. این خود نشانگر نوعی محدودیت فرهنگی اختیاری است، زیرا هنجارهای فرهنگی موجود که فرد آنها را در فرایند جامعه پذیری یاد می گیرد، سیاست را امری مردانه تلقی می کنند و در مقابل، انتظارات مربوط به تعهد زنان را تنها به خانه، خانواده و خدمات جامعه ابلاغ و تقویت می نمایند. این رویکرد امروزه در مطالعات مربوط به مشارکت سیاسی زنان دارای کاربرد بیشتری است (Movahed, 2003).

¹ -Tool theory

² -Evolutionary theory

³ -Social and cultural theory

نظریه انتخاب عقلانی^۱ که به وسیله داوونز و اولسن (Downs & Olson) مطرح شده، انگیزه‌های اقتصادی را مورد تأکید قرار می‌دهد. داوونز یک نظریه نیرومند از مشارکت ارائه می‌کند که اگرچه تعمداً محدود به رفتار رأی دادن است، می‌توان آن را بر سطوح و انواع دیگر مشارکت تطبیق داد. او یک فرد محاسبه‌گر عقلانی را مطرح می‌سازد که می‌کوشد هزینه‌ها را به حداقل و منافع را به حداکثر برساند. اولسن نیز استدلال می‌کند که نفع شخصی عقلانی، فرد را وادار به تحلیل هزینه-فایده‌ی مشارکت در گروه یا عمل جمعی می‌کند و یادآور می‌شود که منافعی که از عمل گروهی به دست می‌آید لزوماً فقط در دسترس اعضای گروه نیست (Rash, 1998). بر مبنای این نظریه، زنان هزینه‌ها و منافع مشارکت را مورد بررسی قرار می‌دهند و بر اساس این تحلیل، اقدام به مشارکت یا عدم مشارکت می‌نمایند.

نظریه کثرت‌گرایی^۲ بیان می‌کند قدرت اجتماعی در جامعه مدرن تمایل به پراکندگی دارد و منابع آن متعدد و متکثر است و دربرگیرنده مقولاتی مانند ثروت، حیثیت اجتماعی، نفوذ، تحصیلات، اطلاعات، کنترل بر وسایل ارتباطی و موارد دیگر می‌باشد. بنابراین، شماری از گروه‌های قدرت در جامعه وجود دارد که با یکدیگر کم و بیش رقابت دارند و در تلاش برای کسب منابع قدرت بیشتری هستند (Bashirie, 2001). زنان نیز با دستیابی به تحصیلات و بدنبال آن منابع دیگری، توانستند به بخشی از منابع قدرت دست پیدا کنند و امروزه در عرصه مشارکت سیاسی، نقش زنان نادیده گرفته نمی‌شود.

نظریه ساخت‌گرایی^۳ در بیان تفاوت بین زنان و مردان، ساختار کلان جامعه را مدنظر قرار می‌دهد و از این ایده حمایت می‌کند که نیروهای عمده‌ی وابسته به اجتماع، به طور مداوم به سوی تضاد بین مردان و زنان هدایت می‌شوند. مطابق با این استدلال، تفاوت‌های ناشی از جنسیت و رفتارهای قالبی نقش جنسی، اساساً بازتاب و ابزاری برای تداوم مطمئن تفاوت قدرت میان زنان و مردان هستند. کالینز^۴ براساس دیدگاه ساختی، تفاوت‌های ساختی بین زنان و مردان را محصول واقعی این اندیشه دانسته است که زنان عموماً به عنوان دارایی جنسی مردان ملاحظه می‌شوند. بنابراین مجبورند که در مقابل ابزار خشونت فیزیکی در انحصار مردان باقی بمانند (Orum, 1974). به طور کلی، تبیین ساختی بر این نکته تأکید می‌کند که اکثر زنان موانع ساختی را کم و بیش در تمایل خود به مشارکت و فعالیت سیاسی تجربه می‌کنند (Dows & Hughes, 1971).

^۱ - Rational Choice Theory

^۲ - Pluralism Theory

^۳ - Structuralism theory

^۴ - Collins

نظریه کارکردگرایی^۱ تفاوت نقش های جنسی بین مردان و زنان را محصول تفاوت‌های بیولوژیکی می داند (Rezenti, Curran, 1989). فرض اولیه کارکردگرایان این است که همه‌ی جوامع تفاوت‌های جنسیت را تشویق می کنند زیرا این تفاوت‌ها دارای اثرات مثبتی بر کل جامعه هستند. آنها هم‌چنین، بیان می کنند که حداقل در جوامع سنتی، ایفای نقش های متفاوت کارکرد زیادی برای زنان و مردان داشته است (Robertson, 1993). نظریه پردازان کارکردگرا، کارکرد زنان در جامعه را به امور خانوادگی محدود می کنند و بر این باورند که واگذاری هر نقشی به زنان در امور اقتصادی و سیاسی، موجب تخریب کارکردهای جامعه‌ی کنونی می شود (Sherman & Wood, 1990).

نظریه های فمینیستی^۲ بیان می کنند که علوم سیاسی و جامعه شناسی در مطالعات خود به شکل سنتی کلیشه‌هایی از زنان ارائه می کنند که در آن، زنان دارای خصلت‌هایی مانند محافظه کاری، بی علاقه به سیاست و زیر نفوذ مردان می باشند، در حالی که واقعیت تجربی خلاف موارد بالا را نشان داده است، چرا که سیاست و علوم سیاسی بازتاب علایق مردانه است که در آن سعی می شود زنان از عرصه‌ی سیاست کنار گذاشته شوند. بنا به عقیده‌ی فمینیست‌ها، تقسیم کار سنتی موجود در جوامع به گونه‌ای عمل می کند که زنان به قلمرو خصوصی تعلق دارند و باید از حوزه‌ی عمومی زندگی حذف شوند. قوانین و سیاست‌های نظام‌های سیاسی، مصوبه‌های قانونی، سخنرانی‌ها و بیانیه های احزاب سیاسی نیز کلیشه‌های فرهنگی این نوع تقسیم کار سنتی را که زنان را تنها در مقام همسر و مادر و در قلمرو خانگی ترسیم می نمایند، تقویت و تثبیت می کند. بدین سان، تمام این موارد برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به عدم حضور زنان در عرصه‌ی سیاست و مردانه جلوه دادن امور سیاسی تلاش می کند (Abbott & Valas, 2009).

پیشینه‌ی پژوهش

موحد (Movahed, 2003)، در پژوهشی به بررسی رابطه سرمایه‌ی اجتماعی و مشارکت سیاسی زنان پرداختند. این پژوهش با استفاده از روش پیمایش بر روی ۳۹۸ نفر از زنان ۱۸ سال به بالای شهر شیراز صورت گرفته است و نتایج پژوهش نشان می دهد که همبستگی های معناداری میان ابعاد سرمایه‌ی اجتماعی و میزان مشارکت سیاسی زنان وجود دارد.

موحد (Movahed, 2008)، در پژوهشی با عنوان "مشارکت سیاسی زنان و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن"، به بررسی میزان تمایل به مشارکت سیاسی زنان در شهر بندرعباس پرداخته است.

^۱-Functionalism theory

^۲-Feminist Theory

یافته‌های بدست آمده نشان می‌دهد که زنان مورد مطالعه تمایل زیادی به مشارکت در امور سیاسی دارند. همچنین میزان مشارکت زنان بر حسب میزان تحصیلات، نوع اشتغال و طبقه اجتماعی آنها تفاوت معنادار دارد. افزون بر این، بیش‌ترین میزان مشارکت سیاسی در بین زنان طبقه متوسط مشاهده شده است.

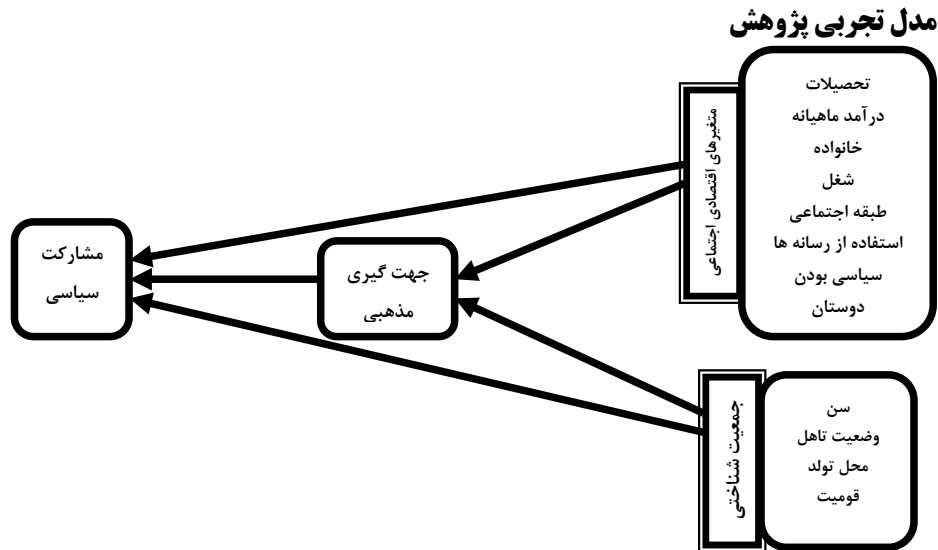
کسکین (Keskin, 1997)، در مقاله‌ای با عنوان الگوهای مشارکت سیاسی زنان ترک به بررسی موانع نامرئی دخالت زنان در امر سیاست، رفتار رأی دادن و حضور آنان در بخش خدمات دولتی، انجمن‌ها و احزاب سیاسی می‌پردازد. وی اشاره می‌کند که زنان ترک بیش‌تر در امور سیاسی محلی فعالیت دارند تا در سطح ملی. نویسنده نتیجه می‌گیرد که بطور کلی مشارکت سیاسی زنان ترک در دهه ۱۹۹۰ میلادی در مقایسه با گذشته افزایش یافته است و عواملی مانند مدرنیزاسیون سریع و دگرگونی ساختار اجتماعی سنتی و پدرسالارانه حاکم بر جامعه از عوامل مرتبط با این مسئله می‌باشند.

باری (Bari, 2005)، در مقاله‌ای تحت عنوان مشارکت سیاسی زنان: مسائل و چالش‌ها، بیان می‌دارد که موانع ساختاری و کارکردی مرتبط با مشارکت سیاسی زنان نتیجه روابط اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه است. وی بر این باور است که به دلیل عدم حضور زنان در رأس اجتماعات انسانی، آنان از وسایل و امکانات مشارکت سیاسی مانند مهارت‌های سیاسی، منابع اقتصادی، آموزش، یادگیری و دسترسی به اطلاعات محروم اند و فرصت‌های آموزش، سلامت و اشتغال بطور مستقیم با توانایی زنان در ایجاد فضای مناسب مرتبط با سیاست و توسعه ارتباط دارد. نابلز و همکاران (Nobles, 2010)، در پژوهشی با عنوان استقلال ملی، مشارکت سیاسی زنان و امید به زندگی در نروژ، به بررسی نقش استقلال ملی و مشارکت سیاسی زنان بر سلامتی افراد با استفاده از داده‌های طول عمر پرداختند. آنها برای تحلیل داده‌ها از روش سری‌های زمانی استفاده کردند. داده‌های تاریخی، توانایی آنها را برای تفسیر سلامتی افراد تحت تأثیر استقلال ملی و مشارکت سیاسی زنان بطور علی‌افزایش داد. بنابراین، آنها اثر مثبت و معناداری بر طول عمر زنان نروژی متولد شده در گروه یا نسل ۱۹۰۶ مشاهده کردند. همچنین، نتیجه گرفتند که اثرات مفید احتمالاً از طریق تغییر بیولوژیکی و یا سرمایه‌گذاری بر روی نوزادان که خاص سال اول زندگی است، ناشی می‌شود.

افشار (Afshar, 2000)، در مطالعه‌ای با عنوان "زنان و سیاست در ایران" معتقد است که زنان ایرانی پس از گذشت دو دهه از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، از راه فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود بر موانع ساختاری که از سوی نظام سیاسی و تقسیمات ایدئولوژیکی بر آنان وارد گشته، پیروز شده‌اند. از نظر وی، زنان ایرانی، خواسته‌های سیاسی خود را در قالب

ایده‌ها و افکار و منطبق با نظام اسلامی بیان نموده و برای احقاق حقوق خود از هر کوششی دریغ نمی‌نمایند.

عنایت(Enayat,2002)، در تز دکترای خود با عنوان "مشارکت سیاسی زنان در ایران،" یک مطالعه جامعه‌شناختی را بر روی یک نمونه ۱۱۲ نفری از زنان فعال سیاسی که دارای موقعیت‌های نمایندگی مجلس، مشاور وزیر و استاندار، و مدیریت در سطوح بالای تصمیم‌گیری بوده‌اند، انجام داد. نتایج بدست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که بیش‌تر این زنان، تحصیلات دانشگاهی داشته، دارای خواستگاه اجتماعی شهری بوده، بیش‌تر آنها متأهل و بین ۳۱ تا ۴۰ سالگی قرار داشتند. از نتایج دیگر بدست آمده می‌توان به تأثیر جامعه‌پذیری خانوادگی و فرهنگ سیاسی به عنوان عوامل مهم در شکل‌گیری شخصیت زنان فعال سیاسی اشاره کرد.



فرضیه‌های پژوهش

- ۱- بین سن و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۲- بین تحصیلات و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۳- بین درآمد ماهیانه خانواده و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۴- بین محل تولد و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

- ۵- بین وضعیت تأهل و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۶- بین قومیت و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۷- بین شغل و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۸- بین طبقه اجتماعی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۹- بین میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۱۰- بین سیاسی بودن خانواده و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۱۱- بین سیاسی بودن دوستان و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۱۲- بین علاقه به برنامه های سیاسی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.
- ۱۳- بین جهت گیری مذهبی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

روش شناسی پژوهش

روش پژوهش مورد استفاده در این مقاله پیمایشی می باشد. روش پیمایشی یکی از روش های گردآوری، تنظیم و تحلیل داده هاست. ویژگی های بارز پیمایش شامل شیوهی گردآوری داده ها و روش تحلیل آنها می باشد (Duwas,2006). جمع آوری اطلاعات از طریق ابزار پرسشنامه که در این پژوهش محقق ساخته است انجام گرفته است. جامعه آماری مورد مطالعه زنان ۱۸ سال به بالای شهر برازجان می باشد. تعداد ۲۷۳ نفر از آنان به عنوان نمونه با استفاده از جدول لین به شیوه تصادفی ساده برای مطالعه انتخاب شدند. در مقاله حاضر برای سنجش روایی از اعتبار صوری استفاده شده است. برای سنجش اعتبار صوری گویه ها براساس چارچوب نظری پژوهش و مطالعات پیشین در اختیار اساتید دانشگاه قرار گرفت که در نهایت با حذف چند گویه بر اساس نظر این کارشناسان گویه های پژوهش انتخاب شدند. برای سنجش پایایی از آلفای کرونباخ استفاده شده است. نتایج بدست آمده نشان می دهد که آلفای کرونباخ برای متغیر جهت گیری مذهبی برابر ۰/۸۹، استفاده از رسانه ها برابر ۰/۸۱، سیاسی بودن خانواده برابر ۰/۷۷، سیاسی بودن دوستان برابر ۰/۸۴ و برای مشارکت سیاسی مقدار آن برابر ۰/۸۶ بوده است که نشاندهنده پایا بودن ابزار سنجش می باشد.

یافته های پژوهش

داده های پژوهش نتیجه استخراج پرسشنامه هایی است که توسط پاسخگویان تکمیل گردیده و مبنای تجزیه و تحلیل یافته های پژوهش حاضر قرار گرفته است. پس از پایان یافتن کار گردآوری داده ها، نتایج خام به کامپیوتر انتقال یافت و سپس با استفاده از نرم افزار آماری SPSS مورد

تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. تجزیه و تحلیل داده‌ها به وسیله شاخص‌های آمار توصیفی، جداول متقاطع ضرایب همبستگی و تحلیل واریانس و رگرسیون چند متغیره صورت گرفت. در این بخش داده‌ها شامل سن، محل تولد، وضعیت تأهل، قومیت، تحصیلات، درآمد ماهیانه خانواده، وضعیت شغلی، طبقه اجتماعی، می باشد. میانگین سنی افراد در این پژوهش برابر ۲۹ سال می باشد. محل تولد ۵۷ درصد از پاسخگویان شهر و ۴۳ درصد روستا بوده است. در مورد وضعیت تأهل پاسخگویان، ۶۸ درصد متأهل و ۳۲ درصد مجرد بودند. در مورد قومیت پاسخگویان، ۸۱ درصد فارس و ۱۹ درصد غیر فارس بودند. میانگین تحصیلات برابر با ۱۰/۲ کلاس می باشد. میانگین درآمد ماهیانه خانواده نیز برابر ۱۷۴۰۰۰ تومان بوده است. در مورد وضعیت شغلی پاسخگویان، ۳۵ درصد شاغل و ۶۵ درصد آنها بیکار بودند. در مورد وضعیت طبقاتی پاسخگویان، ۱۲ درصد در طبقه بالا، ۶۳ درصد در طبقه میانی و ۲۵ درصد در طبقه پایین هستند. آزمون فرضیه‌های پژوهش با استفاده از دو تکنیک آماری، ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل واریانس انجام شد. برای آزمون متغیرهای مستقلی که در سطح سنجش فاصله‌ای قرار می‌گیرند، از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است.

بررسی فرضیه‌ها

جدول ۱- ضرایب همبستگی پیرسون بین متغیرهای مستقل با مشارکت سیاسی

متغیر مستقل	متغیر وابسته	r	Sig
سن		۰/۰۲	۰/۱۳۳
تحصیلات	مشارکت سیاسی	۰/۳۷	۰/۰۰۰
درآمد		۰/۳۴	۰/۰۰۱

فرضیه نخست: بین سن و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

جدول ۱ نشان دهنده رابطه بین متغیرهای مستقل سن، تحصیلات، درآمد، و مشارکت سیاسی پاسخگویان می باشد. از آنجا که هم متغیرهای مستقل و هم متغیر وابسته فاصله‌ای می باشند برای سنجش رابطه بین آنها از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است. با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($r=0/02$) و سطح معناداری ($Sig=0/133$)، رابطه معناداری بین سن و مشارکت سیاسی وجود ندارد. به بیان دیگر، فرضیه ما مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

فرضیه دوم: بین تحصیلات و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

جدول ۱ رابطه بین این دو متغیر را نشان می دهد. با توجه به ضریب همبستگی پیرسون ($r=0/37$) و سطح معناداری ($Sig=0/000$)، رابطه معناداری بین تحصیلات و مشارکت سیاسی وجود دارد، به این معنی که با افزایش تحصیلات، میزان مشارکت سیاسی افراد بالا می رود. با توجه به داده های جدول ۱، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($r=0/34$) و سطح معناداری ($Sig=0/001$)، رابطه معناداری بین درآمد ماهیانه خانواده و مشارکت سیاسی مشاهده می شود. درآمد ماهیانه بیشتر امکان بدست آوردن تحصیلات بیشتر، سطح رفاه بیشتر و استفاده از امکانات بهتر را فراهم می آورد، بنابراین در افزایش مشارکت سیاسی نقش دارد.

جدول ۲ آزمون تفاوت میانگین میزان مشارکت سیاسی افراد مورد مطالعه را با توجه به محل تولد، وضعیت تأهل، قومیت و وضعیت شغلی نشان می دهد. از آنجایی که متغیرهای مستقل ما متغیر اسمی دو طبقه ای و متغیر وابسته نیز در سطح فاصله ای می باشد، برای بررسی رابطه آنها از آزمون تفاوت میانگین T استفاده می کنیم.

جدول ۲- آزمون تفاوت میانگین میزان مشارکت سیاسی افراد با توجه به محل تولد، وضعیت

تأهل، قومیت و شغل

متغیر مستقل	فراوانی	میانگین نمره مشارکت سیاسی	انحراف معیار	مقدار T	سطح معناداری Sig
محل تولد					
شهر	۱۵۵	۳۶/۲۱	۱۲/۱۱	۴/۴۲	۰/۰۲۱
روستا	۱۱۸	۳۴/۰۳	۱۰/۲۹		
وضعیت تأهل					
مجرد	۱۱۲	۳۲/۱۲	۱۱/۵۴	۵/۰۶	۰/۰۷۳
متأهل	۱۶۱	۳۸/۱۲	۱۳/۹۶		
قومیت					
فارس	۲۲۱	۳۵/۷۴	۱۳/۲۳	۳/۳۲	۰/۰۶۹
غیرفارس	۵۲	۳۴/۵	۱۱/۶۴		
وضعیت شغلی					
شاغل	۹۶	۳۷/۰۰	۱۴/۳۸	۴/۰۷	۰/۰۰۰
بیکار	۱۷۷	۳۳/۱۲	۱۰/۷۸		

فرضیه چهارم: بین محل تولد و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. برای بررسی رابطه بین محل تولد و مشارکت سیاسی، داده‌های جدول ۲ نشان می‌دهند که میانگین مشارکت سیاسی برای افراد متولد شده در شهر کمی بیشتر از متولدین روستا می‌باشد، لذا با توجه به مقدار T بدست آمده ($T=4/42$) و سطح معناداری ($Sig=0/021$)، رابطه معناداری در سطح ۹۵ درصد اطمینان بین دو متغیر وجود دارد و فرضیه ما مورد تأیید واقع می‌شود.

فرضیه پنجم: بین وضعیت تأهل و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. در رابطه با وضعیت تأهل، با توجه به داده‌های جدول ۲، میانگین مشارکت سیاسی متأهلین بیش‌تر از مجردین می‌باشد، لذا با توجه به مقدار T بدست آمده ($T=5/06$) و سطح معناداری ($Sig=0/073$)، رابطه معناداری بین دو متغیر وجود ندارد و فرضیه ما مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

فرضیه ششم: بین قومیت و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. در رابطه با قومیت، با توجه به داده‌های جدول شماره ۲، میزان مشارکت سیاسی فارس‌ها اندکی بیشتر از غیر فارس‌ها می‌باشد، لذا، با توجه به مقدار T بدست آمده ($T=3/32$) و سطح معناداری ($Sig=0/069$)، رابطه معناداری بین دو متغیر وجود ندارد و فرضیه ما مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

فرضیه هفتم: بین وضعیت شغلی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. در رابطه با وضعیت شغلی، با توجه به داده‌های جدول ۲، میزان مشارکت سیاسی افراد شاغل بیش‌تر از افراد بیکار می‌باشد، لذا، با توجه به مقدار T بدست آمده ($T=4/07$) و سطح معناداری ($Sig=0/000$)، رابطه معناداری در سطح ۹۹ درصد اطمینان بین دو متغیر وجود دارد و فرضیه ما مورد تأیید واقع می‌شود.

فرضیه هشتم: بین وضعیت طبقاتی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

جدول ۳- آزمون تفاوت میانگین میزان مشارکت سیاسی افراد با توجه به وضعیت طبقاتی

وضعیت طبقاتی	فرآوانی	میانگین نمره مشارکت سیاسی	انحراف معیار	F مقدار	سطح معناداری Sig
بالا	۳۳	۳۱/۲۲	۱۳/۰۳		
متوسط	۱۷۲	۳۷/۶۷	۱۷/۸۰	۵/۰۸	۰/۰۰۳
پایین	۶۸	۳۶/۷۸	۱۵/۰۶		

جدول ۳ آزمون تفاوت میانگین میزان مشارکت سیاسی افراد مورد مطالعه را با توجه به وضعیت طبقاتی نشان می دهد. از آنجایی که متغیر مستقل ما یک متغیر اسمی بیش از دو طبقه و متغیر وابسته نیز در سطح فاصله ای می باشد، برای بررسی رابطه این دو متغیر از آزمون تفاوت میانگین F استفاده می کنیم. داده های جدول نشان می دهند که بالاترین میانگین مشارکت سیاسی در بین افراد طبقه متوسط و پایین ترین آن در بین افراد طبقه بالا می باشد. لذا، با توجه به مقدار F بدست آمده ($F=5/08$) و سطح معناداری ($Sig=0/03$)، رابطه معناداری در سطح ۹۹ درصد اطمینان بین دو متغیر وجود دارد و فرضیه ما مورد تأیید واقع می شود. دست آمده

جدول ۴- ضرایب همبستگی پیرسون بین متغیرهای مستقل با مشارکت سیاسی

متغیر مستقل	متغیر وابسته	r	Sig
استفاده از رسانه ها		۰/۳۹	۰/۰۰۰
سیاسی بودن خانواده	مشارکت سیاسی	۰/۳۵	۰/۰۰۳
سیاسی بودن دوستان		۰/۴۷	۰/۰۰۰
علاقه به برنامه های سیاسی		۰/۴۱	۰/۰۰۱
جهت گیری مذهبی		۰/۵۶	۰/۰۰۰

جدول ۴ نشان دهنده رابطه بین متغیرهای مستقل میزان استفاده از رسانه های جمعی، سیاسی بودن خانواده، سیاسی بودن دوستان، علاقه به برنامه های سیاسی، جهت گیری مذهبی و مشارکت سیاسی بعنوان متغیر وابسته می باشد. از آنجایی که هم متغیرهای مستقل و هم متغیر وابسته در سطح فاصله ای قرار دارند، لذا، برای سنجش رابطه بین آنها از ضریب همبستگی پیرسون استفاده می شود.

فرضیه نهم: بین میزان استفاده از رسانه های جمعی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. با توجه به داده های جدول ۴، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($r=0/39$) و سطح معناداری ($Sig=0/000$)، رابطه معناداری بین میزان استفاده از رسانه ها و مشارکت سیاسی مشاهده می شود.

فرضیه دهم: بین سیاسی بودن خانواده و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. با توجه به داده های جدول شماره ۴، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($r=0/35$) و سطح معناداری ($Sig=0/003$)، رابطه معناداری بین سیاسی بودن خانواده و مشارکت سیاسی مشاهده می شود.

فرضیه یازدهم: بین سیاسی بودن دوستان و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد.

با توجه به داده‌های جدول شماره ۴، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($F=0/47$) و سطح معناداری ($Sig=0/000$)، رابطه معناداری بین سیاسی بودن دوستان و مشارکت سیاسی مشاهده می‌شود.

فرضیه دوازدهم: بین علاقه به برنامه‌های سیاسی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. با توجه به داده‌های جدول شماره ۴، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($F=0/41$) و سطح معناداری ($Sig=0/001$)، رابطه معناداری بین علاقه به برنامه‌های سیاسی و مشارکت سیاسی مشاهده می‌شود.

فرضیه سیزدهم: بین جهت‌گیری مذهبی و مشارکت سیاسی زنان رابطه وجود دارد. با توجه به داده‌های جدول شماره ۴، با در نظر گرفتن ضریب همبستگی پیرسون ($F=0/56$) و سطح معناداری ($Sig=0/000$)، رابطه معناداری بین جهت‌گیری مذهبی و مشارکت سیاسی در سطح ۹۹ درصد اطمینان وجود دارد. به تعبیر دیگر کسانی که دارای میزان جهت‌گیری مذهبی بیشتری می‌باشند، دارای مشارکت سیاسی بیش‌تری نیز هستند. از آن جایی که در کشور ما بخش عمده‌ای از ارزشها و نگرش‌های سیاسی افراد توسط مذهب درونی می‌شود و به تعبیری بین دین و سیاست جدایی وجود ندارد بلکه باهم ارتباط نزدیکی دارند، بنابراین وجود رابطه مثبت و متوسط بین این دو چندان دور از انتظار نیست.

رگرسیون چند متغیره

جدول ۵ - عناصر اصلی تحلیل چندمتغیره به روش گام به گام از مرحله اول تا مرحله پنجم برای

پیش‌بینی متغیر وابسته مشارکت سیاسی

مرحله	متغیر	R	R ²	R ² مقدار افزوده شده به
۱	جهت‌گیری مذهبی	۰/۵۳۹	۰/۲۹۰	-
۲	سیاسی بودن دوستان	۰/۶۰۱	۰/۳۶۱	۰/۰۷۱
۳	علاقه به برنامه‌های سیاسی	۰/۶۵۱	۰/۴۲۳	۰/۰۶۲
۴	استفاده از رسانه‌ها	۰/۶۷۱	۰/۴۵۰	۰/۰۲۷
۵	تحصیلات	۰/۶۸۶	۰/۴۷۰	۰/۰۲۰

در این بخش از آزمون رگرسیون چند متغیره با روش گام به گام استفاده شده است. ضمن اینکه متغیرهای اسمی به صورت متغیرهای ساختگی^۱ وارد معادله شده‌اند. جدول ۵ نشان می‌دهد که متغیر میزان جهت‌گیری مذهبی نخستین متغیری است که وارد معادله شده است و بیش‌تر از سایر

^۱ - Dummy Variable

متغیرها توانسته است متغیر وابسته را تبیین کند ($R^2=0/29$). بعد از آن، سیاسی بودن دوستان، علاقه به برنامه‌های سیاسی، استفاده از رسانه‌ها و تحصیلات در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. در مجموع ۵ متغیر وارد شده در معادله توانسته اند ۴۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین کنند. با توجه به این که حدود ۴۷ درصد از واریانس متغیر وابسته به وسیله این ۵ متغیر تبیین شده است، می‌توان گفت که معادله رگرسیونی ما برای پیش بینی متغیر وابسته مشارکت سیاسی از قدرت پیش بینی خوبی برخوردار است و در این میان قدرت متغیر جهت‌گیری مذهبی نسبت به دیگر متغیرهای مستقل درون معادله برای پیش بینی متغیر وابسته قابل توجه می‌باشد.

جدول ۶- عناصر متغیرهای درون معادله برای پیش بینی متغیر وابسته مشارکت سیاسی

متغیر	B	Beta	T	Sig. T
جهت‌گیری مذهبی	۱/۶۸۳	۰/۵۵۴	۸/۶۴۱	۰/۰۰۰
سیاسی بودن دوستان	۰/۲۶۶	۰/۲۸۳	۵/۷۵۸	۰/۰۰۰
علاقه به برنامه‌های سیاسی	۶/۱۵۳	۰/۱۸۸	۴/۲۴۲	۰/۰۰۰
استفاده از رسانه‌های جمعی	۰/۸۴۸	۰/۱۲۹	۲/۸۷۲	۰/۰۰۱
تحصیلات	۲/۰۳۳	۱/۹۸۳	۴/۲۰۳	۰/۰۰۲

F= ۴۲/۵۸۶ R=۰/۶۸۶

Sig=۰/۰۰۰ R²=۰/۴۷

سایر شاخص‌های آماری برای متغیرهای درون معادله مانند ضریب رگرسیون (B) برای نمرات خام و Beta برای نمرات استاندارد شده و نیز آزمون T را می‌توان در جدول ۶ ملاحظه کرد. آزمون T نیز نشان می‌دهد که ضرایب B برای هر پنج متغیر در سطح ۹۹ درصد اطمینان از لحاظ آماری معنادار است.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی مرتبط با مشارکت سیاسی زنان، بر روی ۲۷۳ نفر از زنان بالای ۱۸ سال شهر برازجان انجام شده است. از آنجایی که در مناطق کم‌تر توسعه یافته پژوهش‌های کمتری در رابطه با مشارکت سیاسی زنان انجام گرفته، این پژوهش با هدف کمک به پر کردن خلأهای پژوهشی در این رابطه و همچنین نقش عوامل اجتماعی شدن در رفتار سیاسی زنان انجام گرفته است.

نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که از مجموع ۱۳ فرضیه پژوهش، ۱۰ فرضیه تأیید و ۳ فرضیه رد شدند. داده‌های بدست آمده (جدول ۱) نشان می‌دهند که رابطه معناداری بین سن و مشارکت سیاسی وجود ندارد، به عبارت دیگر با افزایش سن تغییری در میزان مشارکت سیاسی افراد ملاحظه نمی‌شود. داده‌های بدست آمده (جدول ۱) نشان می‌دهند که بین تحصیلات و مشارکت سیاسی زنان رابطه معناداری وجود دارد، به عبارت دیگر با افزایش تحصیلات، مشارکت سیاسی زنان افزایش پیدا می‌کند. تحصیلات بالاتر امکان کسب آگاهی‌های بیشتر را برای افراد فراهم می‌آورد، ضمن اینکه منجر به کسب شغل بهتر و درآمد بیشتر نیز می‌گردد، هم‌چنین، امکان استفاده از وسایل ارتباط جمعی (وسایل جدید مثل اینترنت) که منجر به وسیع شدن دایره اطلاعات افراد می‌گردد را نیز فراهم می‌آورد. بعلاوه با تحصیلات بالاتر امکان دستیابی به موقعیت‌های سیاسی نیز فراهم می‌شود. متغیر تحصیلات از متغیرهای مهم تأثیرگذار بر الگوی رأی دادن می‌باشد که در نظریه‌ی اجتماعی شدن سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است. نتایج بدست آمده همسو با پژوهش‌های موحد (Movahed, 2004)، عنایت (Enayat, 2002) و باری (Bari, 2005) می‌باشد. رابطه بین درآمد و مشارکت سیاسی نیز معنادار بود از آنجایی که درآمد بیشتر می‌تواند در فراهم کردن امکانات رفاهی بیشتر و از جمله وسایل ارتباط جمعی جدید نقش مهمی ایفا کند، می‌تواند در افزایش مشارکت سیاسی مؤثر باشد که نتیجه به دست آمده با پژوهش باری (Bari, 2005)، همسو می‌باشد.

با توجه به داده‌ها (جدول ۲)، رابطه بین محل تولد و مشارکت سیاسی معنادار بود، میانگین مشارکت سیاسی افراد متولد شده در شهر بیش‌تر از متولدین روستایی بود. متولدین شهری بخاطر اینکه دارای منابع اطلاع‌رسانی بیش‌تری نسبت به روستاییان هستند، بنابراین دارای آگاهی بیش‌تری نسبت به مسایل سیاسی هستند چرا که از همان ابتدا در خانواده با این امور بتدریج آشنا می‌شوند و نقش رسانه‌های جمعی نیز می‌تواند به افزایش آگاهی‌های آنها کمک کند. در نتیجه می‌توان به تأثیر محیط بر رفتار سیاسی اشاره نمود. داده‌های بدست آمده (جدول ۲) نشان می‌دهند که رابطه معناداری بین وضعیت تأهل و مشارکت سیاسی وجود ندارد، اما میانگین مشارکت سیاسی متأهلین بیش‌تر از مجردین می‌باشد. رابطه بین قومیت و مشارکت سیاسی نیز معنادار نبود، با اینکه میانگین مشارکت سیاسی فارس‌ها کمی بیش‌تر از غیر فارس‌ها بود اما فرضیه ما مورد تأیید قرار نگرفت. داده‌های بدست آمده نشان می‌دهند که بین وضعیت شغلی و مشارکت سیاسی (جدول ۲)، و طبقه اجتماعی و مشارکت سیاسی (جدول ۳) نیز رابطه معناداری وجود دارد، در رابطه با وضعیت شغلی، میزان مشارکت سیاسی افراد شاغل بیش‌تر از افراد بیکار می‌باشد، اشتغال زنان نه فقط در زندگی اجتماعی آنان و توسعه و رشد جوامع نقش مهمی دارد بلکه بر

زندگی فردی و نگرش‌ها و باورها و رفتارهای آنان نیز تأثیرگذار است. می‌توان میزان مشارکت سیاسی بیش‌تر افراد شاغل را بر این مینا تبیین کرد که افراد دارای شغل و بویژه مشاغل دولتی، بخاطر ارتباط نزدیک منافعشان با سیاستها و برنامه‌های دولت، بیشتر درگیر فعالیت‌های سیاسی می‌شوند. نتیجه بدست آمده هم‌مسو با پژوهش موحد (Movahed, 2003) و باری (Bari, 2005)، می‌باشد. هم‌چنین، داده‌ها نشان می‌دهند که بالاترین میانگین مشارکت سیاسی در بین افراد طبقه متوسط می‌باشد. طبقه اجتماعی از جمله عوامل مهم تأثیر گذار بر مشارکت سیاسی می‌باشد و در بیش‌تر موارد مشارکت سیاسی طبقه متوسط بیش‌تر از طبقات بالا و پایین بوده است. طبقه متوسط تا اندازه‌ای از نظر تحصیلات و درآمد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی در وضعیت بهتری نسبت به طبقه پایین می‌باشد، پس دارای مشارکت سیاسی بیشتری نیز می‌باشد. ضمن اینکه طبقه پایین در کشور ما دارای مشارکت سیاسی بیش‌تری در مقایسه با طبقه بالاست. البته، می‌توان این مسئله را بر اساس روحیه محافظه‌کاری و سنت‌گرایی طبقه پایین تبیین نمود و رفتار سیاسی آنان محدود به رأی دادن می‌شود. نتیجه به دست آمده با پژوهش موحد (Movahed, 2003)، هم‌مسو می‌باشد.

داده‌های بدست آمده (جدول ۴) نشان می‌دهند که رابطه بین استفاده از رسانه‌های جمعی و مشارکت سیاسی، سیاسی بودن خانواده و مشارکت سیاسی، سیاسی بودن دوستان و مشارکت سیاسی، علاقه به برنامه‌های سیاسی و مشارکت سیاسی و جهت‌گیری مذهبی و مشارکت سیاسی در سطح ۹۹ درصد معنادار می‌باشد. این عوامل که از عوامل مهم اجتماعی شدن هستند، دارای همبستگی معناداری با مشارکت سیاسی می‌باشند. هر چه قدر عواملی که آگاهی سیاسی افراد را افزایش می‌دهند، بیش‌تر باشد و فرد بیش‌تر با آنها در تماس و ارتباط باشد، میزان مشارکت سیاسی وی نیز افزایش خواهد یافت.

در تحلیل رگرسیونی چند متغیره (جدول ۵)، از مجموع متغیرها پنج متغیر جهت‌گیری مذهبی، سیاسی بودن دوستان، علاقه به برنامه‌های سیاسی، استفاده از رسانه‌ها و تحصیلات وارد معادله شدند و در مجموع توانسته‌اند ۴۷ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین کنند. از نتیجه بدست آمده ملاحظه می‌شود که عوامل اجتماعی شدن و نهادهایی که وظیفه اجتماعی شدن را بر عهده دارند، مهم‌ترین نقش را در شکل‌دهی نگرشها و رفتار سیاسی زنان دارند. از آنجا که در جامعه ما نهادهای سیاسی ارتباط نزدیکی با مذهب و به عبارتی داعیه مذهبی بودن دارند و سیاست و مذهب نه تنها از هم جدا نیستند بلکه دارای پیوندهای عمیقی باهم هستند، بنابراین کسانی که دارای میزان جهت‌گیری مذهبی بیش‌تری هستند، مشارکت سیاسی بیش‌تری نیز از خود نشان می‌دهند، نهادهای سیاسی ارزش‌های مذهبی را درونی می‌کنند و هم‌چنین، نهادهای مذهبی ارزش‌های

سیاسی را که سازگار با مذهب باشد اشاعه و ترویج می دهند. افزون بر این، ارزش‌های مذهبی در خانواده و مدرسه و نهادهای آموزشی و دانشگاهی و از طریق رسانه های جمعی برای افراد درونی می گردد. امروزه نقش گروههای همالان در فرایند اجتماعی شدن نقش بسیار مهمی است و بخاطر شرایط جامعه که تا اندازه ای از نقش گروههای نخستین مثل خانواده کم شده، گروههای همالان و دوستان در درونی کردن الگوهای رفتاری جایگاه بسیار مهمی را به خود اختصاص داده اند. بنابراین، امروزه افراد بیشتر بجای اینکه از گروههای نخستین تأثیر بپذیرند، از گروههای همالان و دوستان تأثیر می پذیرند. حال اگر گروههای دوستان عضو تشکل‌های سیاسی باشند، در درونی کردن ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی نقش پررنگی را ایفا می نمایند، چرا که کنش‌های متقابلی که در این گروهها صورت می گیرد به اجتماعی شدن رفتار سیاسی کمک می کند. هم جهت گیری مذهبی و هم سیاسی بودن دوستان در گرایش افراد به برنامه های سیاسی بی تأثیر نیست، هم‌چنین، افرادی که برنامه های سیاسی را دنبال می کنند، دارای آگاهی بیش‌تری نسبت به مسایل سیاسی گردیده و مشارکت سیاسی بیش‌تری از خود نشان می دهند.

رسانه های جمعی یک عامل مهم اجتماعی شدن بطور کلی و بویژه عامل مهم اجتماعی شدن سیاسی در شرایط کنونی قلمداد می شوند. رسانه ها منبع مهم اطلاعات مردم درباره آنچه که در جهان و جامعه آنها اتفاق می افتد می‌باشند، در بیش‌تر حکومت‌ها، از رسانه ها برای انتقال دیدگاه‌هایشان استفاده می کنند و در بیش‌تر مواقع، اطلاعاتی که به وسیله رسانه ها انتشار می یابد باید با ایدئولوژی حاکم هم‌نوا باشد (Rash, 1999). بنابراین این منبع مهم اجتماعی شدن در جوامع مدرن نقش انکار ناپذیری در درونی کردن ارزش‌ها و رفتار سیاسی افراد دارد و بیش‌تر از هر زمان دیگری روابط افراد را تحت تأثیر قرار می دهد. تحصیلات نیز با مشارکت سیاسی رابطه نزدیک دارد. تحصیلات بیش‌تر منجر به کسب موقعیت بهتر، شغل بهتر و درآمد بیشتر می گردد، افزون بر این، داشتن تحصیلات بیش‌تر منجر به استفاده بیش‌تر از وسایل ارتباط جمعی و آگاهی بیش‌تر و در نهایت فعالیت سیاسی بیشتر می گردد. ضمن اینکه تحصیلات بیشتر شانس فرد برای بدست آوردن مقام سیاسی را افزایش می دهد.

نتیجه کلی بدست آمده از این پژوهش، نقش عوامل اجتماعی شدن در شکل دهی رفتار سیاسی را مورد تأکید قرار می دهد و نشان می دهد که نظریه مورد استفاده ما توانست تا اندازه ای مشارکت سیاسی زنان را مورد تبیین قرار دهد. بنابراین برای افزایش مشارکت سیاسی زنان، باید به عوامل اجتماعی شدن و نهادهایی که مسئول اجتماعی شدن هستند توجه بیش‌تری مبذول داشت.

References

- 1-Abbott,Pamela.Valas,Cler.(2009)." Sociology of Women".translated by Manijeh Najm Iraqi.Tehran:ney publication.
- 2-Acharya, R. et al. (2010). "Participation in Civil Society and Political Life among Young People in Maharashtra." *Journal of Adolescence*, Vol. 33, Issue. 4, pp. 553-561.
- 3-Afshar, Haleh. (2000). "Women and Politics in Iran." *The European Journal of Development Research*. Vol. 12, No. 1, pp. 188-205.
- 4-Bari, Farzana. (2005). *Woman's Political Participation: Issues and Challenges*. Available at: www.google.com.
- 5- Bashirie, Hossein (2001), political sociology, Tehran: ney publication(in persion).
- 6-Bullough, A. et al. (2011). "Women's Political Leadership Participation Around the World: An Institutional Analysis." *The Leadership Quarterly*, Vol. 30, pp. 1-14, [Online] <<http://www.sciencedirect.com>.
- 7- Bavar, Yousef (1995). “ investigating the effect of economical-social situation of students of Shiraz university on their viewpoints to women political participation “, thesis of MA of sociology, shiraz university(in persion).
- 8-Bysly,Chris(2007)What feminism.Mohammad Reza Zomorode.translations Tehran publications intellectuals and womans studies.
- 9- Dows, R. E. & Hughes, J. A. (1971). "Girl, Boy and Politics." *British Journal of Sociology*, Vol. 22, pp. 53-67
- 10- Duwas, D.A (2006). Survey in social researches. Translated by Hooshang Nayebe, 7th publication, ney publication.
- 11- Dvrmagn, Jean - Yves and Mvshar, Daniel (2010). Foundations of Political Sociology. Nik Abdul translation Gohar, Tehran: Agah Publications.
- 12- Enayat, halimeh. (2002). *Political Participation of Women in Iran: A Sociological Study*. Ph. D. Thesis. Punjab University, Chandigarh, India.
- 13- Fakouhi, Naser (2004). “ Humanism theory on villager think about political participation “. *Sociology magazine*, NO.26. pp 25-67(in persion).
- 14- Jafari Nejad, Masud.;kalantari, , and Nvrhmmdyan Samad, Mojgan(2009), The political participation of women working in the education Shahre Kord, "Applied Sociology, Twentieth year, serial number 33, Issue 1, pp. 104-83 (in persion).
- 15-Janova, M. & Sineau, M. (1992). "Women's Participation in Political Power in Europe: An Essay in East-West Comparison." *Women's Studies International Forum*, Vol. 15, Issue 1, pp. 115-128. [Online] <<http://www.sciencedirect.com>.
- 16- Keskin, Burcak. (1997). Political Participation Patterns of Turkish Women. Middle East Review of International Affairs(MERIA Journal), [Online] <<http://www.library.cornell.edu>.

- 17- Lamm, R. P. & Schaefer, R. T. (1992). *Sociology*. London: McGraw-Hill.
- 18- Loar, Theresa. (1999). *Strengthening Democracy Through Women 's Political Participation*. Available at: www.google.com. (2007/7/5 , 1386/4/13).
- 19- Mohammadi asl, Abbas (2003). Sexuality and participation; introduction on sociology of Iranian women political participation. Tehran: liberals and women study publication(in persion).
- 20- Mohammadi, A. (2004). "Barriers to political participation of women in Iran", *Journal of Social Welfare*, Third Year, No. 12, pp. 93-130(in persion).
- 21- Mosafa, Nasrin(1996), " *women political participation in Iran* ", Tehran: foreign ministry publication(in persion).
- 22 Movahed, Majid (2003). " women political participation and effective social factors on it (item study of Banddar Abbas)" *women study magazine*. First year, NO.3, PP 3-28(in persion).
- 23- Movahed, Majid; Enayat, Halime; Pour nemat, Arash (2008). Investigating relationship between social capital and women political participation, *human and social science bulletin*, NO. 8, PP 161-190(in persion).
- 24-Nobles, N. & Brown, R. & Gatalano, R. (2010). National Independence, Women's Political Participation, and Life Expectancy in Norway, *Social Science & Medicine*, vol. 70, pp, 1350-1357. [Online] <<http://www.sciencedirect.com>.
- 25- Orum, A. M. et al, (1974). "Sex, Socialization and Politics." *American Sociological Review*, Vol. 39, No. 2, pp. 197-209.
- 26- Rash, Micheal (1998), *society and politics*; introduction on political sociology. Translated by Manouchehr sabouri, Tehran: Samt.
- 27- Rezentti, C. M. & Curran, D. J. (1989). *Women, Men and Society: The Sociology of Gender*. Boston: Ally and Bacon.
- 28- Robertson , Yan (1993), introduction on society (by emphasizing on functionalism , quarrelism and reaction theories), translated by Hossein Bahravan, Mashhad, Qods publication.
- 29-Ritzer,George(2004),contemporary sociologicall theory.Translated by Mohsen solasi. Tehran science publications.seventh edition.
- 30- Sherman & Wood (1990). *Modern viewpoints of sociology*. Translated by Mostafa Azkia. Tehran: Kian publication.
- 31-Tong, J. (2003). "The Gender Gap in Political Culture and Participation in China." *Communist and Post-Communist Studies*, Vol. 36, pp. 131-150. [Online] <<http://www.sciencedirect.com>.
- 32- Zanjani zade, Homa (2003). " women political participation, effective social factors on it; modern issues " *Reyhane magazine*, first year, first publication, NO.3. pp 25-33(in persion).

